

نسبت دین و دولت در نگاه ۳ اندیشمند غرب

از دینِ دولتی تا دینِ مدنی

تحلیل
سیدعلی موسوی*



یکی از مسائل متلاپه در علم سیاست که پس از دوران مدرن، به چالش مهم حاکمان و حکومتداری تبدیل شد، نسبت دین با دولت است. آنچه مشهور است اینکه سکولاریته به عنوان یکی از مفاهیم بنیادین مدرنیسم، به نفعی حضور دین در دولت امر می کند و دین زدایی از سیاست یکی از پایه های تشکیل دولت مدرن است. در حالی که در خصوص نقش دین در سیاست، اندیشمندان علوم سیاسی غرب، خود بحث های زیادی داشته اند و گاه نظرات معارض و حتی متضاد در این خصوص ارائه شده است. برای نمونه به نگاه سه تن از فلاسفه غرب، «توماس هابز»، «جان لاک» و «ژان ژاک روسو» در این موضوع می پردازیم. وجه مشترک این سه اندیشمند، نظری به «قرارداد اجتماعی» است که توسط هر سه بیان شده و دولت را به مثابه قراردادی اجتماعی انگاشته و به ضرورت تبیین عقلانی دولت و حاکمیت سیاسی اشاره دارد.

■ کشمکش رابطه دین و دولت در غرب

موضوع ارتباط کلیسا با دولت در غرب، بسیار دیرینه است. از زمانی که مسیحیت در دوران کنستانتین رفته رفته به دین رسمی غرب تبدیل می شود، تا زمانی که تقریباً همه از کان حکومت در اختیار پاپ قرار می گیرد، حدود ۵۰۰ سال فاصله است. افزایش قلمرو اقتدار کلیسا در زمان شارلمانی اوج گرفت و نهایتاً در قرن دهم، پاپ در رأس اقتدار «مذهبی- معنوی» و «سیاسی- دنیوی» قرار گرفت. این اقتدار با ایجاد چالش های جدی و سرکوب جامعه و مترکزین غرب همراه بود و غرب را به مرحله گذار از حکومت کلیسا هدایت کرد. اندیشمندانی برخاسته از کلیسا چون مار تین لوتر و ژان کالون، خود در نفعی اقتدار کلیسا پیشگام شدند.

اما شاید مهم ترین اندیشمندانی که در این دوره به تبیین رابطه دین و دولت پرداختند، دانشمندان مکتب قرارداد اجتماعی باشند. مکتبی که با اندیشه های هابز آغاز شد، توسط لاک پرورانه شد، و روسو نیز با ارائه برداشت خود از افکار دو متفکر پیشین، آن را تکمیل کرد. اندیشه های که نهایتاً به آرای کانت مورد تجدید نظر و افول قرار گرفت. مکتب قرارداد اجتماعی می گوشت تا با تبیین عوامل اقتدار حکومت، ساز و کاری عقلانی برای اثبات مشروعیت آن ارائه کند. این مکتب و اندیشمندان آن را به نحوی می توان بستر نضج «لیبرالیسم» دانست و شخصی جان لاک نیز به پدر لیبرالیسم مدرن مشهور است. لذا بررسی نظرات فلاسفه قرارداد اجتماعی پیرامون نقش دین در دولت، می تواند در درک نوع نگاه فلاسفه غرب به مقوله سکولاریسم مؤثر باشد.

■ دین دولتی در اندیشه هابز

توماس هابز در کتاب «لویاتان» که مدون شده اندیشه سیاسی اوست، نگاهی تلقینی به مقوله دین و سیاست دارد. او مصر است که برداشت های خود را نخست در چارچوب آموزه های «کتاب مقدس» و سپس «عقل طبیعی بشر» بیان می کند. وی حضور یک «دولت مسیحی» را در غرب به رسمیت می شناسد و اعتقاد دارد از آن جا که دولت سه مثابه قراردادی اجتماعی است، و مردم قوانین یک دولت را در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی خود به رسمیت می شناسند، حکومت هم بر مناسبات اجتماعی و هم بر مناسبات دینی غلبه و اشراف پیدای می کند و در آن نقش تعیین کننده دارد.

به اعتقاد هابز، مسیح خود معتقد بود که نه برای حکمرانی بلکه برای ارشاد مردم مبعوث شده و حکومت وی در رستخیز شکل می گیرد، لکن پیرو رسالت مسیح، پیروان وی نیز موظف هستند سهم خود را از ارشاد مردم به سمت مسیحیت بیافا کنند و حق ندارند مسیری جز آنچه مسیح پیش پای آنان گذاشته است را ادامه دهند، اما نهایتاً این اختیار هر یک از افراد جامعه است که تعیین می کند این ارشاد را بپذیرند یا مسیری دیگر را بپیمایند. در نگاه هابز، دین به مثابه «هازی» در اختیار دولت قرار می گیرد تا از آن برای رسیدن به سعادت و آرامش جامعه استفاده کند.

البته آنچه در خصوص نگاه هابز به دین و کار کرد آن در

دولت گفته شد، ورای اعتقاد خود توماس هابز به حقیقت دین و ماورایی بودن آن است. هابز نیز مشابه بسیاری دیگر از فلاسفه غرب مدرن، با تکیه بر خردگرایی، پذیرش جایگاه فراعقلی دین را منکر می شود. حتی تا مرحله ای که خدا را ساخته بشر و به دلیل نیاز و نقصان های او و ضرورت پناه بردن او از ترس به موجودی با قدرت فوق العاده می داند. او هراسی ندارد که در این مسیر متمدن به الحاد شود، چراکه می گوشت دین را با فهم انسانی تطبیق دهد و اساساً نمی خواهد نتیجه بگیرد که چون دین مصنوع بشر است، پس ذاتاً خرافه و موهوم و فاقد کاربرد در مناسبات اجتماعی است. اتفاقاً همانطور که گفته شد، مسیحیت را ابزاری می داند که قادر به تقویت قرارداد اجتماعی است و از این نظر وجودش برای جامعه مفید و لازم است. او جداسازی قدرت دنیوی و قدرت روحانی را ازگرافای بیشتر نمی داند که حتی اگر محقق شود، حاصل آن جز تنش و اختلاف نخواهد بود. لذا جدا کردن این دو واژه و ایجاد اختلاف بین این دو را در راستای دویینی مردم می پندارد؛ حال آن که اگر بپذیریم حاکم در راستای حفظ مصالح جامعه هم از قوانین مورد قبول جامعه و هم از اصول دینی استفاده می کند، ضرورتی ندارد این دو را از یکدیگر تفکیک کنیم و بین دستورات دینی حاکم و

دین مدار بوده است و به وجود خداوند یکتا اعتقادی راسخ دارد اما عنصر عقلانیت و انتخاب را در پذیرش مسیحیت ضروری می شمرد چراکه قبل از هر چیز به بلوغ و عقل انسان اعتقاد دارد و معتقد است هر چه در تراحم با آن باشد، سبب گمراهی است.

لاک برخلاف آنچه در مورد هابز گفته شد، به تفکیک کامل میان نهاد دین و نهاد حکومت تأکید می ورزد و نوعی تقسیم وظایف برای آنان تعیین می کند که در آن کلیسا مسئول نجات و آموزش ارواح انسان هاست و دخالتی در حکومت و افعال حاکم ندارد و دخالت حکومت نیز منحصر در امور دنیوی جامعه است و شایستگی آن را ندارد که در امور ارواح انسان ها دخالت نماید.

■ دین مدنی در نگاه روسو

ژان ژاک روسو در بین فلاسفه غرب، شخصیتی خاص و استثنایی است. وی فردی به شدت فطرت گراست و در کتاب «اعتراقات» خود مقابل در گاه الهی زانو زده و به گناهان خویش معترف می شود. چنین شخصیتی از یکسو با نقد نظام های حاکم اجتماعی غرب، آنها را متمدن به ایجاد خفقان و زندانی کردن فطرت بشری می کند و از سویی معتقد به لزوم شکل گیری حکومتی منطبق با فطرت آدمی است. از نظر روسو باید مدلی از حکومت



دستورات غیردینی او تمییز قائل شودیم.

■ لاک و دولت تجدیدشده

جان لاک، در ارائه نظریات سیاسی خود به شدت متأثر از نگاهش به «انسان» و نقش آن در جهان است. از نظر لاک، انسان موجودی مختار و عاقل آفریده شده و مجبور کردن چنین موجودی از اساس بی فایده است. لاک از سویی دیگر اعتقاد دارد خداوند مالکیت کل جهان را به انسان هیه کرده، اما مالکیت هیچ انسانی را به انسانی دیگر واگذار نکرده است. لاک بر خلاف هابز، عایت دین مداری و حکومتداری را متفاوت از یکدیگر می داند و معتقد است این دو مقوله از نظر فلسفی نسبتی با یکدیگر ندارند. دین به دنبال ایجاد ارتقا و کمال در روح آدمی است و دولت به دنبال رشد و بسط زندگی جاری و زمینی انسان هاست. به نظر لاک، مقوله دین از جنس «اختیار» است و مقوله دولت از جنس «جبار» و قرارداد است. لاک، دخالت دین در امر دولت را منشأ تعارض می داند و معتقد است دینداران، به تساهل در امور دینی در نسبت با دیگران بپردازند و به دنبال تعامل و ارتباط دین و دولت با یکدیگر نباشند، چراکه مسبب شکل گیری خشونت و درگیری میان دینداران خواهد شد.

جان لاک، برخلاف هابز، خودش شخصاً فردی مسیحی و

اندیشه

درنگ

دکتر رضا غلامی تشریح کرد

چرا غرب در سکولارسازی ایران ناکام مانده؟

اخیر ریاست جمهوری است که قریب به دو برابر میزان مشارکت فرانسوی ها در انتخابات ریاست جمهوری خودشان در هفته های گذشته بود.

اینکه مردم در بعضی مسائل، برداشت های متعددی دارند و لزوماً همه کسانی که پای صندوق های رأی می آیند، با همه سیاست های نظام موافق نیستند، یک حرف است، و اینکه حضور در انتخابات با وجود تبلیغات منفی دشمنان، رأی به کلان جمهوری اسلامی است، حرف دیگری است. دقت بفرمایید که حتی در انتخابات مجلس خبرگان که کارویژه آن، یک امر صدرصد اسلامی است، هم سطح مشارکت مردم نه تنها نسبت به قبل کاهش نداشته، بلکه افزایش هم پیدا کرده است. ثالثاً، حکومت اسلامی نه تنها مشروعیت مردم از ادکات نهاده بلکه توانسته مشروعیت و کارآمدی حکومت اسلامی را تبدیل به سطحی از باور عمومی بکند. هر چند می دانیم که در عرصه کارآمدی خصوصاً در برخی دولت ها، چالش هایی وجود دارد لکن مردم می دانند که این ناکارآمدی مربوط به افراد است نه مکتب اسلام.

در عین حال، ملاحظه بفرمایید، بحث امنیت محصوربه فرد ایران، بحث رشد چشمگیر زیرساخت ها، بحث رشد نسبی رفاه و سطح زندگی مردم، هم در مقایسه با پیش از انقلاب هم در مقایسه با کشورهای که در این ۴۰ سال اخیر، نوآوری برای غرب و به ویژه آمریکا را ادامه داده اند، بحث رشد چشمگیر علمی و فناوری، و از همه مهم تر، بحث قدرت فزاینده ایران در تغییر معادلات جهانی، چیزی نیست که از شاکه ذهنی مردم ما نسبت به حکومت اسلامی بیرون رفته باشد.

رایعاً، حوزه و روحانیت با وجود ۴۰ سال تخریب ناچوانمردانه، نه تنها اعتبار و وجهت خود را از دست نداده بلکه هنوز در خیلی از نگرش سنجی ها جزو بالاترین عناصری است که مردم به آن اظهار اعتماد می کنند. ضمن اینکه بعد از ۳۹ سال که از عمر انقلاب



سپری شده، همچنان روحانیون جزو اولین انتخاب های مردم در عرصه های سیاسی به شمار می روند.

خامساً؛ طبق مطالعات میدانی، گرایش مردم ما به استقلال و همچنین نفعی سلطه، اگر نگوئیم از قبل به مراتب بیشتر شده است، بلکه افزایش هم پیدا کرده است. برای نمونه، عکس العمل های شدید مردم به مداخلات سلطه گرایانه در کشور قابل ملاحظه است. این عکس العمل ها مخصوص قشر خاصی مانند قشر مذهبی نیست بلکه شامل همه مردم ایران می شود.

سادساً؛ در سبک زندگی، هر چند گرایش بخشی از مردم، آن هم به صورت تحمیلی به سبک زندگی غربی قابل انکار نیست، لکن مهم این است که توجه کنیم، ایرانی ها با مقاومت برابر سلطه گری غرب، به دنبال نوسازی سبک زندگی خود متناسب با شرایط نوظهور بر محور دین و سنت های دینی و عرفی خود هستند و نه پذیرش درست سبک زندگی دیگران.

سابعاً؛ هرچند ریزش در بین مدیران کشور از بطن جریان اصیل انقلاب بوده، هست و خواهد بود، اما مهم این است که سرجمع، ریزش ها از رویش ها بیشتر نبوده و جریان انقلاب توانسته با مسئله ریزش ها به نحو واقع بینانه مواجه داشته باشد. خوب، در عرصه جهانی و بین المللی هم حرف بسیار است. امروز خودی غربی ها به صراحت ادعان دارند که در برابر آثار انقلاب اسلامی به انفعال کشیده شده اند.

در نقطه مقابل، جمهوری اسلامی ایران با یک هزارم ادکات غرب، بیشترین لطعات را به حرکت جهانی سازی غرب وارد کرده و عملاً بخشی از معادلات سلطه گرایانه غرب را خنثی کرده است. با وجود این واقعیت، من معتقدم که نه تنها نباید مبارزه همه جانبه با غرب و جریان سلطه ضعیف شود، بلکه باید برای تضعیف غرب و پایان دادن به نفوذشیطنی آن، یک سلسله عملیات فکری و فرهنگی جدید در دستور کار قرار گیرد.

یکی از مسائلی که گاهی محل اختلاف میان مطالعه کنندگان وضعیت اجتماعی و دینی است، تشریح میزان توفیق غرب در دستیابی به نتایج مطلوب خود از پروژه سکولارسازی ایران است. متن زیر برگرفته و تلخیص شده بخشی از سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین دکتر رضا غلامی رئیس مرکز پژوهش های علوم انسانی صدا را در هفته گذشته پیرامون همین مسئله است که توسط پایگاه علوم انسانی طلیمه، منتشر شده است.

د

غربی ها برای اثبات موفقیت خود به مواردی استناد می کنند از قبیل:

- کاهش گرایشات دینی در بین مردم به ویژه نسل جدید چه در عرصه عبادات جمعی و چه در عرصه ظواهر و نمادها، و در نقطه مقابل، افزایش گرایشات اومانیستی در بین مردم

- کاهش مشارکت سیاسی مردم

- تقلیل اعتبار حکومت اسلامی در دو عرصه مشروعیت و کارآمدی

- کاهش اعتبار حوزه و روحانیت در ایران

د

خوش بینانه ترین وجه، ناشی از سطحی نگری و عدم فهم ریشه های عمیق دین گرای و نقش برجسته انقلاب اسلامی در تقویت آن در ایران است. ما حتی در عرصه دینداری شواهدی داریم که نشان می دهد گرایش نسل های جدید به اسلام، آن هم اسلام انقلابی، رو به افزایش است. از شکل گیری پیاده روی عظیم و اعجاب آور اربعین، تا افزایش کاملاً محسوس هیئت ها و تکاپا در محرم و صفر و تا رونق عبادات خاص و سنگینی مانند اعتکاف و … همین اعتکاف را ملاحظه کنید، در سال جاری ۷۰۰ هزار نفر در مساجد معتکف شده اند که بخش مهمی از این جمعیت جوان و علی الخصوص دانشجو هستند در حالی که اعتکاف هیچ وقت قبل از انقلاب عبادتی فراگیر نبوده است. از طرف دیگر، اینکه گفته شود برابر سلطه گری غرب، به دنبال نوسازی سبک دین و معارف دینی به سمت گرایشات اومانیستی و سنت های دینی با شکن کاملاً بی اساس است. ممکن است در بین بخشی از نخعیگان شاهد این قبیل گرایشات باشیم که پیش از انقلاب هم بودیم لکن در بین عامه مردم، عکس برعکس، با نوعی استقبال از مفاهیمی که به دنبال جاری کردن احکام اسلامی در فرایند پیشرفت کشور می باشد، هستیم. من فراموش نمی کنم، در سال های نخستی که رهبر معظم انقلاب از لزوم دستیابی به انگوی اسلامی ایرانی پیشرفت سخن به میان آوردند، مردم عرصه مشارکت سیاسی، اینکه در دو دهه اخیر، حتی مشارکت در انتخابات، در مواردی، بیش از میزان مشارکت در دهه ۶۰ بوده است، غیر قابل تردید است. نمونه بارز آن همین مشارکت ۷۷ درصدی مردم در انتخابات

ساخته شود که در آن مردم ضمن اینکه در فضایی آزاد و بستری طبیعی بر اساس فطرت خود زندگی می کنند، بتوانند حقوق خود را به صورت کامل ایفا کنند و تکالیف خود را به عنوان شهروندانجام دهند. طبیعتاً وقتی سخن از حکومت بر اساس فطرت به میان می آید، یکی از نیازهای طبیعی و فطری بشر که «نیاز به دین» است که در یک قرارداد اجتماعی نمی توان نسبت به آن بی توجه بود. وی از این تلقیح دین با حکومت با عنوان «دین مدنی» نام می برد. در این نگاه، حکومت هر چند مشعشر بر گردن مردمان برای پذیرش دین مقبول خود نمی تواند اما نباید اجازه دهد محیط اجتماعی، بر خلاف هدف فعلی و خیری که دین به آن رهنمون گشته آسیب وارد کند و فضای دینداری مؤمنان را فراهم آورد.

روسو همچنین در تعریف دین، تنها به جوه فردی و معنوی آن اکتفا نمی کند و معتقد است اگر دین قرار است در قرارداد اجتماعی نقش داشته باشد، باید اصولی برای زیست بهتر در دنیا نیز در خود داشته باشد. به اعتقاد روسو، دین خوب، صرفاً دینی نیست که جمعی از عبادات و آداب فردی را در خود داشته باشد یا معجزه های بر حقایق آن دلالت کند، بلکه باید به این مسئله توجه کرده باشد که دینداری به چه کار شهروندان می آید و آیا آنان خواهند توانست از چنین مذهبی برای زندگی بهتر و آسایش بیشتر بهره گیری کنند؟ و اگر چنین نیست، اساساً چه نیازی به دین وجود خواهد داشت؟

این نگاه جامعه شناسانه روسو، وی را به دیدگاهی کاملاً عملگرایانه در حوزه اجتماع واداشته است و همین او را در ترکیب دین با دولت و قرارداد اجتماعی مجاب نموده است. چنین ترکیبی از نگاه روسو، ساختاری است که اصول دینداری در آن لحاظ شده و به همان میزان، دین در خدمت شهروندان است که خود را ملزم به قرارداد اجتماعی می دانند. با چنین رویکرد در اعتقاد روسو، می توان از همه خشونت هایی که از نگاه «انحصاری» یا «کلیسایی» به دین برمی خیزد، جلوگیری کرد.

جالب است که روسوپرا تبیین مدل خود، حکومت نبوی را نمونه اسلامی درخو تحسین معرفی می کند چراکه به اعتقاد او، میان همه ادیان، این پیامبر اسلام(ص) است که در دوران حیات خود توانست ترکیبی از دین و دولت را سامان دهد که وحدت و انسجام بیشتر میان اعضای جامعه انجماشد. از نظر ژان ژاک روسو، حضرت محمد(ص) با ذکاوت و تدبیر خود، از دین به منظور ایجاد انسجام اجتماعی بهره برد و عقبا افتادگی مسلمانان در دوران پس از پیامبر را به دلیل انحراف از این الگو می داند.

روسو را بر اساس آثارش می توان فردی خداباور و معتقد به مذهب به حساب آورد که پیامبران را عقلای جامعه معرفی کرده که همواره در طول تاریخ با پریش دادن مردم از تعصبات خرد دینی، کوشیده اند از شکل گیری نزاع و خونریزی تا حد ممکن بپرهیز کنند.

■ فرجام سخن

تأمل در نظرات سه تن از اندیشمندان مکتب قرارداد اجتماعی نشان می دهد به رغم اینکه در تصور عموم، غرب به صورت یکتا جدایی نهاد دین و سیاست را پذیرفته است، اما در واقع فلاسفه غرب نگاه های متفاوتی در نسبت دین و دولت دارند.

■ پژوهشگر اندیشه سیاسی